**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۹/۱۱/۹۱ تزاحم - طرق کشف ملاک در موارد تزاحم

**راه کشف ملاک در خطابات**

در ادامه بحث که در مورد خطابات قانونیه داشتیم بد نیست یک توضیحی در مورد نحوه کشف ملاک در خطابات در موارد معمولی بنابر غیر مبنای خطابات قانونیه عرض بکنم در واقع بحث دیگر را می‌خواهیم یک مقداری بازترش کنم. ما عرض کردیم بنابر مبنای غیر خطابات قانونیه در واقع انگیزه شارع از خطاب یکی از این سه امر است یا به جهت این هست که مکلف با این امر به این مصالح و مفاسدی که برای امر هست برسد مأمور به را انجام بدهد و در اثر انجام مأمور به آن مصالح را بدست بیاورد و مفاسد را ترک کند یعنی انگیزه رسیدن به مقصود است این یک، این مورد ممتثلین هست اما در مورد کسانی که عاصی هستند و خطاب را امتثال نمی‌کنند انگیزه یا به جهت منجزیت خطاب هست یعنی صحت عقوبت یا به جهت قطع عذر مکلف اگر روز قیامت مکلف بر اثر عدم انجام مکلف به آن مفسده از دستش فوت شده به مفسده دچار شد اگر خطابی نباشد عذر دارد و حق اعتراض دارد که چرا خدایا من را راهنمایی نکردی؟! و لو در مرحله اعتراض که می‌خواهیم بگوییم اعتراض بر اینکه چی شد که من مستحق لطف شما قرار نگرفتم نمی‌خواهیم اعتراض به معنای اعتراض حقوقی و اینکه امثال اینها نه می‌گوید می‌تواند بگوید که چرا خدایا تبعیض قائل شدی به من امر نکردی؟! خب خدا امر را عام می‌کند که روز قیامت مکلفینی که در اثر عدم انجام امر به مفسده دچار می‌شوند و مصلحت از دستشان می‌رود عذر نداشته باشند قطع عذر ملکف بنابر آن حالت اول و حالت سوم روشن هست که فرض این هست که امر می‌کند که تا ملکف به آن ملاک برسد قطع عذر مکلف هم این هست که مکلف در عدم رسیدن به مصلحت و در رسیدن به مفسده اگر خطاب نباشد می‌تواند اعتراض کند خطاب می‌آید تا این اعتراض را قطع کند پس مفروض این هست که در متعلق خطاب مصلحت و مفسده‌ای وجود دارد اما در آن صورت دوم که برای

صحت عقوبت هست ممکن است شما بگویید صحت عقوبت لازمه‌اش این نیست که حتماً در خطاب مصلحتی باشد نه ممکن است مصلحتی نباشد با این حال شارع امر بکند و برای اینکه مکلف بشود او را عقاب بکند ولی به نظر می‌رسد که و لو عرفاً خب خدا که نمی‌خواهد همین جوری اشخاص را عقاب کند غرض همین جوری عقاب افراد که نیست پرسش: این دومی عاصی منظورتان است؟ ... پاسخ: دومی یعنی به صحت عقوبت، صحت عقوبت متوقف بر این نیست که در متعلق امر خطاب باشد امری هم که به داعی، فرض کنید اصلاً متعلقش ملاک نداشته باشد همین که امر داشته باشد نفس امر موضوع لزوم امتثال و صحت عقوبت هست نه به اعتبار کاشفیتش از ملاک. بنابراین اگر امر کاشف از ملاک هم نباشد باز هم صحت عقوبت می‌آید. ولی به نظر می‌رسد که این جور نیست که شارع عشق به عقاب کردن افراد داشته باشد. پرسش: نه مصلحتی در مسبب باشد نه مصلحتی در خود خطاب باشد با این حال امر کند؟ ... پاسخ: همین را می‌خواهیم بگوییم نفس صحت عقوبت، کافی نیست برای به اصطلاح اینکه خدا که نمی‌خواهد بندگان را عقاب کند بحث عمده‌اش این هست که خدا آن شیء ذی مصلحت را از طرف خواسته و آن شیء ذی مصلحت را نیاورده می‌خواهد عقابش کنند آن شیء ذی مصلحت را یعنی در واقع صحت عقوبت بر ترک عمل مصلحت‌دار هست که به اصطلاح تکلیف را و لو عرفاً تصحیح می‌کند. یک نکته‌ای هم داخل پرانتز عرض بکنم من تصور می‌کنم که در اینکه مصلحت امر قطع عذر مکلف هست یا صحت عقوبت فرق است بین اینکه امر به خاطر مصلحتی باشد که به آمر بر می‌گردد یا به خاطر مصلحتی باشد که به مأمور برمی‌گردد در چیزهای عرفی حالا من مثال عرفی‌اش را بزنم در چیزهای عرفی یک موقعی هست آمر امر که می‌کند به خاطر اینکه یک احتیاجی دارد این احتیاج را می‌خواهد از مکلف برآورده بکند حالا اگر یکجایی دید که این مکلف این احتیاج من را برآورده نمی‌کند خب صحبت سر این هست که برای چی امر کند؟ می‌خواهد بگوید برای این امر می‌کند اگر بعداً بخواهد بازخواستش کند بگوید من این حاجت را داشتم این احتیاج را داشتم امر هم به تو کردم تو احتیاج من را برآورده نکردی. این صحت عقوبت

و مؤاخذه و بازخواست به خاطر عدم تأمین نیاز آمر از سوی مأمور هست ولی عذر مکلف در جایی هست که مصلحت برای مأمور باشد فرض کنید پدری هست برای همه بچه‌ها امر می‌کند او با امر کردنش می‌رود درس می‌خواند به مصالح می‌رسد از مفاسد تنبلی و بیکار در امان می‌ماند. اینجا در واقع عذر مکلف را می‌خواهد قطع کند عذر مکلف این هست که چرا مصلحتی که من عاد بود منِ مأمور من را هدایت نکردی که این مصلحت را بدست بیاورم مفسده‌ای متوجه من بود من را راهنمایی نکردی که گرفتار این مفسده نشوم یعنی قطع عذر در جایی است که مفسده و مصلحت مربوط به مأمور باشد صحت عقوبت و امثال اینها در جایی هست که مربوط به آمر باشد و من تصور می‌کنم عمدتاً در مورد شارع مقدس سومی یعنی از آن سه‌تایی که گفتیم یعنی قطع عذر مکلف است پرسش: حاج آقا عمدتاً چرا همه‌اش دیگر ... پاسخ: نه چون نفس صحت عقوبت هم گاهی اوقات این نه به خاطر برای آن مکلف برای دیگران می‌تواند رهگشا باشد یعنی من شارع گاهی اوقات عقوبت را جعل می‌کند صرفاً برای این نیست که گاهی اوقات گذاشتن عقوبت آن افراد را هدایت نمی‌کند آن افراد را کار ندارد ولی برای دیگران مفید است یعنی اگر خود آن شخص را در نظر بگیریم فقط بحث قطع عذر هست ولی مصالح دیگران و امثال اینها را هم در نظر بگیریم عمدتاً که عرض کردم به خاطر یک سری نکات جانبی این جوری هست. پرسش:... در بحث ملاک که می‌فرمایید صحت عقوبت می‌فرمایید شق دیگری هم هست یکی اینکه خود عبد بفهمد که عبد نیست خود این بنده بفهمد که تو آدم سرکشی هستی خدا می‌خواهد به این بفهماند پاسخ: خب حالا سرکشی هست که چی؟ نفس اینکه بفهمد سرکش هستند که چی؟ پرسش:... می‌خواهم عرض کنم ... به مولا چیزی نمی‌رسد ... پاسخ: نه نفس اینکه بفهمد یعنی اینکه صحت عقوبت باید بیاورد؟ یا قطع عذرش بشود پرسش: نه همین که خودت بدان که مستحق عقوبتی ... پاسخ: بدان که مستحق عقوبتی یعنی همین دیگر یعنی همین صحت عقوبت دیگر یا خودت بدان که اگر مصلحت فوت شده خودت مقصر بودی یعنی یا باید برگشت بکند به دومی یا سومی یعنی این هست که من به تو می‌خواهم بگویم آدم بدی

هستی بنابراین می‌توان عقابت کنم یا بنابراین اگر چیزی از دستت رفته به خاطر خودت بوده «فلا تلومنّ الا نفسک» در واقع به یکی از این دوتا برگشت بکند. پرسش: اینکه اعمال خود انسان باعث عقوبت در آخرت می‌شود و اصلاً اعمالی که تجسم پیدا می‌کند و اینها این خودش باعث می‌شود که دو و سه را یکی کنیم ... پاسخ: نه به آن چیز نیست بحث سر این هست که روز قیامت اگر بنده بگوید که خدایا چرا من این مصلحت گیرم نیامد پرسش: که الان خودم احساس می‌کنم که عملی که انجام دادم و ... این عمل خلاف مصلحت یا مفسده‌ای که برای خودم کردم این مفسده است که دارد من را آتش می‌زند و مورد عذاب قرار می‌دهد این مفسده این، مفسده ملزمه آن مصلحت ... پاسخ: نه حالا یک موقع بحث سر عقاب است بحث از دست دادن آن مصالحی که وجود دارد می‌گوید روز قیامت بنده می‌گوید من به آن مقامات نرسیدم، آن نرسیدن به آن مقامات، خدایا من چه چیزم کم بود که نگذاشتی به آن مقامات برسم چرا دیگران را زمینه رشدشان را فراهم کردید این در واقع اعتراض است «لئلا یکون الناس حجة علی الله» این دوتا تعبیر در چیزها هست هم تعبیر اینکه خدا حجت بر عبد داشته باشد این همان بحث صحت عقوبت است یکی اینکه عبد بر خدا حجت نداشته، عبد بر خدا حجت نداشته باشد فقط بحث عقوبت نیست اصلاً حتی هیچ عقوبتی هم نباشد همین که به مقامات نرسیده همین که رشد نکره حتی بحث این اصلاً نیازی نیست که در این تصویر بعدی این تصویر حتی برای مبنای بنابر اینکه ما به اصطلاح مثوبة و عقوبت را در آخرت هم تصویر نکنیم اینها تصویر می‌شود به هر حال کسی که اعمالی انجام می‌دهد یک کمال نفسی برایش حاصل می‌شود، این می‌گوید این کمال نفس چرا برای من حاصل نشد. حالا من آن را که می‌خواهم عرض بکنم آن این است که علی أی تقدیر تصور من این هست که عمدتاً آن چیزی که منشأ اوامر می‌شود عمدتاً قطع عذر مکلف است یعنی مکلف در روز قیامت نگوید، چون مصالحی که هست مصالحی هست که مال خود بنده است عمدتاً این است که مصالح، روز قیامت می‌گوید من حالا به تعبیر شما همان اگر آتشی هم هست آتشی هست که در انجام دادن این عمل برای من ایجاد شده روز قیامت من ممکن است به خدا

اعتراض کنم خدایا چرا من دارم الان می‌سوزم می‌گوید خودت کردی چرا من به آن مقامات نرسیدم می‌گوید خودت کردی و من راه رسیدن به کمالات را جلوی پای تو گذاشتم نرفتی راه پرهیز از افتادن در چاه را جلوی تو گذاشتم تو رفتی آن راه را با وجود انذاراتی که ما کردیم این عمدتاً این آنکه در مورد خداوند سبحان عمدتاً هست آن مسیر سومی هست دومی را عرض کردم دومی می‌شود تصویر کرد در مورد خداوند سبحان ولی معمولاً چنین نیست شاید نباشد. پرسش: اتمام حجت با هر دو سازگار نیست؟ پاسخ: عیب ندارد تعبیر هر دو را بگویید اتمام حجت. ولی واقعش این است که یکی این هست که خداوند بتواند حجت بر عبد داشته باشد یکی اینکه عبد نتواند حجت بر خدا داشته باشد قطع حجت عبد و ایجاد حجت برای خدا، ایجاد حجت برای خدا امثال اینها «فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ» که در آن روایات هست می‌گوید در روز قیامت اگر به عبدی گفتند که چرا عمل نکردی؟ می‌گوید نمی‌دانستم می‌گوید چرا یاد نگرفتی؟ باید می‌رفتی یاد می‌گرفتی «فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ» که در روایات هست. اینها در واقع در روایات ما روی این نکته خیلی تأکید شده خدا رحمت کند مرحوم حاج ابولفضل زنجانی را ایشان یک مقدمه‌ای را یک در واقع یک چیزی در مقدمه شهید جاوید از ایشان چاپ شده این را به عنوان تقریض مرحوم حاج ابولفضل زنجانی بر کتاب شهید جاوید نوشته در حالی که این تقریض نیست نقد است فقط این آقای صالحی نجف‌آبادی یک کاری که کرده سی خط حذف کرده جاهایی که تصریح می‌خواسته بکند که این در مقام نقد است آن عبارتها را، عبارتهایی که می‌خواهد بگوید اینجاهای کتاب شما ایراد دارد سرفصلهایش را حذف کرده شخصی که ناوارد باشد خیال می‌کند این در مقام تعریف کتاب هست در حالی که ایشان می‌خواهد بگوید که، ایشان یکی از اشکالاتی که به شهید جاوید دارد که اشکال مهمی هم هست می‌گوید شما رفتار حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را فقط در دایره اینکه برای رسیدن به حکومت و امثال اینها هست دنبال می‌کنید و خب با توجه به اینکه حضرت به این هدف نرسید حضرت سید الشهداء (علیه السلام) عالم نبوده علم امام و این جور چیزها را مطرح می‌کند و در آن وادی‌ها بحث را می‌برد ولی عمده مطلب این هست که

انبیاء یکی از اهداف مهم‌شان اتمام حجت است بعد مفصل سر همین که انگیزه بعث انبیاء اتمام حجت هست و ائمه معصومین (علیهم السلام) که در ادامه حرکت انبیاء حرکتشان را ادامه دادند این هم برای اتمام حجت هست آیاتی که اتمام حجت هم هست و این بحث اتمام حجت بسیاری از مشکلاتی را که مشکلات کلامی را که وجود دارد را حل می‌کند که می‌گوید امام حسین (علیه السلام) با وجود اینکه می‌دانست به هدفش نمی‌رسد اشکال ندارد ما بگوییم حضرت سید الشهداء برای دست گرفتن حکومت حتی این کار را انجام داد ولی خب سؤ‌ال این هست با توجه به شرایطی که شرایط دسترسی به حکومت نبود حتی شرایط عادی یا با علم امام که امام می‌دانست که به حکومت نمی‌رسید با وجود این پس چرا این قیام را انجام داد بحث اتمام حجت مطرح می‌شود در مورد خداوند سبحان بحث روشن‌تر است. چون در مورد امام (علیه السلام) ممکن است کسی بگوید امام (علیه السلام) علم نداشت ولی خداوند را که نمی‌شود گفت که علم ندارد پس بنابراین خدا چطور نسبت به عاصین امر می‌کند امر به عاصین برای اتمام حجت است اتمام حجت به این معنا که خداوند عذر بر بنده داشته باشد و بنده عذر نداشته باشد حجت داشتن خدا و قطع حجت عباد و عمدتاً عرض کردم آن چیزی که بیش از همه با توجه به اینکه مصالح و مفاسد عمدتاً بازگشت به خود بندگان می‌کند این قطع عذر عباد است یعنی روز قیامت افراد نگویند ما می‌خواستیم به کمالات برسیم شما تبعیض قائل شدید برای ما راه کمالات را نگوشودید خداوند سبحان می‌گوید من راه را گشودم «إِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ إِمّا شاکِرًا وَ إِمّا کَفُورًا» (الإنسان, 3) من راه را نشان دادم این شما بودید که نپیمودن راه و با کفران نعمت خودتان را از رسیدن به آن مثوبات حالا مثوبات به معنای عامش یعنی آن کمالات آن علوّ روح و درجه وجودی خودتان محروم کردید. خب بگذریم.

بحث ما عمدتاً سر این هست که این راه حلهایی که برای کشف ملاکات عرض کردیم این راه حلها آیا با همدیگر تفاوتهایی دارند یا تفاوتهایی ندارند؟ به نظر می‌رسد یک سری، حالا من دوتا راه حل را مقایسه می‌کنم با همدیگر و یک چیزهای مختلف را می‌شود با همدیگر، بحث اطلاق ماده را می‌خواهم مقایسه کنم

با راه حلی که حاج آقا مشی می‌کنند آقایانی که قائل به اطلاق ماده هستند این جوری می‌گویند، می‌گویند اگر قدرت در ملاک دخیل باشد چون شارع قید نکرده از قید نکردنش ما کشف می‌کنیم که قدرت در ملاک دخیل نیست مثلاً اولاً یک تفاوتی بین این دوتا مشرب هست در اینکه حاج آقا به طور کلی قائل نیستند که کشف ملاک می‌شود در موارد اجتماع امر و نهی ایشان می‌گویند کشف ملاک نمی‌شود در حالی که این بحث اطلاق ماده عمدتاً اصلاً برای موارد اجتماع امر و نهی هست می‌گویند شارع از یک طرف گفته صلّ از یک طرف گفته لا تغصب در صلّ قید نکرده صلّ فی غیر المغصوب و همین کاشف از این هست که صلاة در مغصوب هم ملاک دارد حاج آقا می‌فرمایند نه صلاة غصبی اطلاقات ادله آن را شامل نمی‌شود شارع ناظر به ملاکات نیست اطلاق ماده در جایی هست که خلاصه شارع در خطاب در مقام بیان ملاک باشد و فقط محرکیت برایش مطرح نباشد بخواهد ملاکش را هم، نه ایشان می‌گویند نه صلاة در مغصوب اطلاقات او را نمی‌‌گیرد او را باید از خارج استفاده کرد ایشان می‌فرمایند از خارج در قدرت عدم دخالتش در ملاک عرفاً استفاده می‌شود ولی عدم اتحاد با معصیت اینکه دخالت در ملاک ندارد این استفاده نمی‌شود ممکن است جایی که صلاة ما متحد با غصب باشد اصلاً ملاک نداشته باشد وقتی ملاک نداشته باشد دلیلی بر تصحیح عمل نداریم این یک نکته، نکته دوم اینکه پس بنابراین به تعبیر آقای صدر راه حل حاج آقا در تزاحم امتثالی است نه در تزاحم ملاکی در تزاحم ملاکی ایشان این راه حل را نمی‌گویند در جایی هم که مشکل از جهت قدرت عبد بر امتثال باشد این راه را مطرح می‌کنند اینکه اصلاً در این راه حلهایی هم که آقای صدر می‌آوردند این راه حلها اصلاً مطرح نبود پرسش: حاج آقا در اجتماع امر و نهی در همه جا می‌گویند ... پاسخ: ایشان می‌گویند نمی‌شود کشف کرد می‌گویند از خارج دلیل داشته باشیم ... پرسش: از همین دوتا ... پاسخ: از همه اینها و عرفاً یک قانون عامی نداریم برای اینکه کشف ملاک کنیم بله اگر دلیل خاصی داشته باشیم برای کشف ملاک اشکالی ندارد یا یک جایی صحت را حتی در جایی که با معصیت انجام می‌دهد اگر بار کرده باشند ما از صحت کشف ملاک می‌کنیم آنها مانعی

ندارد ولی بحث این هست که اگر هیچ دلیلی بر صحت نداشته باشیم دلیل بر ملاک‌دار بودن فرد مأمور به متحد با منهی عنه نداشته باشیم ملاک کشف نمی‌شود این است که نهایتاً اخیراً ایشان در واقع به عدم صحت عبادت در چیز مایل شدند که مطلبی که در رساله‌اشان به این شکل نیامده اتفاقاً‌دیشب بود پریشب بود فرمودند رساله باید این تیکه‌هایش اصلاح بشود تیکه‌هایش به هر حال سهو کردند. این یک نکته، نکته دوم این هست که آقایانی که به اطلاق ماده تمسک می‌کنند می‌گویند اگر حالا ماده اطلاق نداشت گفته بود «إذا قدرت فصلّ» خب اطلاق ندارد بنابراین کشف ملاک هیچ ندارد دیگر در قید مقدور ولی حاج آقا روی بیانی که دارند به آن حالا خطاب اگر هم مشروط به قدرت هم باشد ممکن است بگوییم عرف می‌فهمد که این قدرت دخالت داشته، می‌گوید قدرت دخالت در تنجیز داشته نه دخالت در خطاب ملاک داشته این را اجازه بدهید من یک مقدار بازش کنم بحث را ببینید صحبت سر این هست که گاهی اوقات ممکن است قدرت دخالت در ملاک نداشته باشد ولی چون امر در مقام باعثیت هست و می‌گوید «إن قدرتَ» این کار را بکن. این را برای چی این مطلب را می‌گوید خیلی وقتها برای اینکه برای عبد یک موقعی ممکن است شما بگویید اینکه قید عقلی هست همه اشخاص می‌دانند که اگر قدرت دارد باید این کار را انجام بدهد پس چه نیازی بود که تصویر بکند پاسخ مطلب این هست که خیلی وقتها این را برای این می‌خواهد به عبد تفهیم کند که بگوید که من نمی‌خواهم به تو سختی بگیریم غرض این نیست که یک کار غیر مقدوری را به گردن تو بگذارم تصریح به آن قید عقلی برای این هست که به مکلف حالی کند که تو می‌توانی این کار را انجام بدهی یعنی من تکلیفم در دایره قدرت، خودش هم اگر نمی‌گفتیم این مطلب را می‌فهمید ولی یک سری انگیزه‌های به اصطلاح فرض کنید که گاهی اوقات یک پدری که به فرزندش نمی‌خواهد تحکم کند می‌گوید فرزندم اگر می‌توانی امروز بیا خانه ما در واقع این اگر می‌توانی بیا خانه ما امر را از حالت تحکم به حالت، یک نوع احترام به مخاطب هست جنبه‌های اثباتی قضیه اثر دارد فرق دارد بین اینکه همین جوری بگوییم فردا بیا خانه ما یا اینکه اگر می‌توانی خانه ما بیایی کما اینکه شما وقتی از یک مهمان

دعوت می‌کنید برای اینکه خانه‌شان بیایید می‌گویید که اگر محذوری نباشد خدمتتان باشیم همین جوری بگویید خدمتتان باشیم یک نوع در واقع بر خلاف عرف است یعنی یک بحثهای اثباتی خیلی وقتها اثرگذار هست که این خطابات را به این شکل آورده می‌شود البته یک نکته‌ای هم اینجا هست پرسش: که مثلاً جنبه‌های تربیتی در آن باشد ... پاسخ: نه صبر کنید. یک نکته دیگری هم اینجا هست خیلی وقتها به نظر می‌رسد که وقتی قدرت را به آن تصریح می‌شود بیش از آن قدرتی که عقل حکم می‌کند استفاده می‌شود در این مقام آن چیزی که حرجی باشد عقلاً مانعی ندارد به آن تکلیف بشود ولی اگر خطاب را شما گفتید اگر بتوانی فلان کار را انجام بدهی در مواردی که حرجی هست اگر بتوانی گفته نمی‌شود پرسش:... پاسخ: اگر بتوانی نه، اگر بتوانی اعم از ... یعنی بتوانی بدون حرج تعبیری که جایی که شیء حرجی هست حرج عرفاً‌بتوانی تعبیر نمی‌‌کنند بله حالا شما بگویید که اگر جایی تصریح به آن قدرت عقلی بکند اگر آن تصریح بکند آن هدفی که ما عرض کردیم آن هدف برآورده نمی‌شود در واقع یک مقداری اینکه ما می‌گوییم جنبه لطف و محبت را ایجاد می‌کند از این بابت هست که می‌خواهد بگوید من نمی‌خواهم به شما سخت بگیرم آن باید قدرت یک معنای اوسعی داشته باشد که اگر بتواند یعنی اگر برایت محذور نباشد اگر زحمت‌ات نیست اگر سخت‌ات نیست امثال اینها یک سری چنین چیزهایی باید ضمیمه بکنیم تا ... یعنی در واقع اینکه علاوه بر اینکه قدرت دارید سخت‌تان هم نیست حرجی نیست اینکه می‌خواهم بگویم یعنی این یعنی پرسش:... پاسخ: «لولا أن أشقّ علی أمّتی، لأمرتهم بالسواک» یک چنین چیزی می‌گوید اگر قدرت داری یعنی اگر توانایی عقلی را داری و برایت حرجی نیست قدرت داری خیلی وقتها از این باب هست حالا بماند آنکه که می‌خواهم عرض کنم این است که ممکن است تکلیف واقعی یعنی ملاک واقعی اعم از قدرت و غیر قدرت باشد ولی چون امر در خصوص یعنی آن ایجاب شارع فقط در خصوص شخص مقدور هست شارع فقط شخص مقدور را ایجاب کند در غیر او چون ایجاب نیست البته چرا می‌گویید قدرت را اخذ کرده به خاطر اینکه در غیر آن مورد ایجاب نیست ولی ایجاب نبودن ممکن است به خاطر

اینکه ملاک دارد، ملاک دارد ولی شارع ملاکی که ملزم باشد وجود ندارد ملاک ملزم به این معنا فرض کنید در موارد حرج ممکن است شارع اگر کسی حرج را متحمل بشود و تکلیف را انجام بدهد تکلیفش صحیح باشد نه اینکه باطل باشد ولی خب الزام ندارد اگر هم انجام نداد، انجام نداد مجرد اینکه تکلیف در صورت حرجی نیست معنایش این نیست الزام نیست خب شما سؤ‌ال می‌کنید که چرا خطاب را مقید کرده چون می‌خواسته امر را مقید کند نمی‌خواسته امر را حتی صورت عرض کردم آن دوتا جواب است، جواب اول این بود که گاهی اوقات خطاب را مقید می‌کند به خاطر اینکه مؤدبانه‌تر باشد به خاطر اینکه به اصطلاح حالت خواهش و حالت تحکمش گرفته بشود یک مطلب دیگر اینکه نه تقیید خطاب به خاطر اینکه امر ما مضیق‌تر از صورتی هست که عقل حکم می‌کند عقل می‌گوید هر جایی که قدرت وجود داشت چه حرجی باشد چه حرجی نباشد خطاب صحیح است ولی شارع نمی‌خواهد در این دایره امر بکند ممکن است دایره‌اش را محدودتر بکند پرسش:... پاسخ: نه ملاکی که مصحح عمل باشد دارد بحث ما این هست که ملاکی که عمده بحث این هست که ما می‌خواهیم تصحیح عمل کنیم اگر هم ملزم می‌خواهیم بگوییم یعنی به این معنا که اگر خب حالا انجام داد چی؟ عملش صحیح می‌شود یا صحیح نمی‌شود لازم نیست به آن معنا آن ملاک ملزم باشد ملاک ملزم یک موقعی از جهت شدت ملاک قصور دارد نه از جهت شدت ملاک قصور ندارد از جهت مفسده‌ای که در نفس امر هست شارع الزامش را برمی‌دارد اینجا ملاک تام است چون ملاک تام است عملی که طرف انجام می‌دهد این عمل صحیح است آن محذوری که وجود داشت محذور در این بود که شارع می‌خواست الزام کند خب این هم یک جهت که گاهی اوقات شارع اختصاص می‌دهد به، قدرت را در خطاب اخذ می‌کند برای اینکه موارد حرج را بگوید الزام ندارد اصلاً تخصیص می‌خواهد بزند در الزام نه تخصیص بزند در ... پرسش:... پاسخ: حالا صبر کنید. یک موقعی ممکن است نه از آن طرف ما ممکن است بگوییم که ممکن است شخصی که قدرت ندارد اصلاً ملاک نداشته باشد ولی شارع فقط اصلاً قید نکند شارع قید نکند بگوید که این کار را انجام بده. اکتفاء کند به

حکم عقل چون فرض این هست که این امر در مقام باعثیت است و باعثیت این امر هم به حکم عقل مقید لبّی دارد برای فقط شخص قادر است پس بنابراین ممکن است یعنی عرض من این هست که ممکن است ملاک اعم باشد اثباتاً خطاب اخص باشد ممکن است ملاک اخص باشد اثباتاً اعم باشد به چه دلیل؟ ـ یعنی خطاب لفظی ـ به دلیل اینکه به هر حال این مقید عقلی هست آن مقید عقلی وجود دارد بنابراین اینکه ما طبق مبنای اطلاق ماده ما باید در واقع از اینکه خطاب مقید شده یا مقید نشده کشف بکنیم جایی که مقید شده بگوییم که ملاک هم مقید بوده جایی که مقید نشده باید بگوییم ملاک به اصطلاح مقید نبوده در حالی که وجداناً این جور نیست روی مبنایی که حاج آقا دارند حاج آقا بحث‌شان این نیست که ببینید اثباتاً ملاک مقید شده یا ملاک مقید نشده ممکن است خطاب مقید شده باشد ولی ما عرف کشف ملاک بکند گفته که اگر بتوانید به فقیر کمک کن در حالی که عرف می‌داند که کمک کردن به فقیر فقط در صورت، حتی در جایی، حالا این اگر بتوانی هم برای دفع حرج هم باشد دفع حرج هم باشد عرف می‌فهمد که اگر جایی که انسان با حرج هم به فقیر کمک کند ملاک هست و لو الزام نیست ولی ملاک هست ملاک مقید به آن صورتی نیست که در خطاب لفظی اخذ شده ملاک اوسع هست و اینکه حالا عرض می‌کنم به نظر می‌رسد که آن چیزی که فی ‌الجمله درک ملاک متوقف بر خطاب به منع اطلاق ماده نیست در یک سری چیزها در یک دایره‌وسیع‌تری می‌شود کشف ملاک کرد حالا اجازه بدهید ادامه بحث را توضیح بیشترش را به فراد واگذار کنیم من تصور می‌کنم که حالا اجمالش را عرض بکنم تفصیلش باشد فردا من تصور می‌کنم که در یک سری دایره‌هایی یعنی اموری که در امور عرفی، عرف متعارف یعنی وجوبات ریشه عقلایی دارند در اینکه کشف ملاک در این جور جاها مقید به خطاب نیست خیلی روشن هست ولی در جاهایی که تأسیسی شرعی هست این قدر واضح نیست در تأسیسات شرعی این قدر واضح نیست و یک فرقی وجود دارد که گاهی اوقات مشکل باشد کشف ملاک کردن حالا اینها توضیحش باشد برای فردا.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»